

بررسی روایت منسوب به امام حسن عسکری (ع) در نکوهش فلسفه و عرفان

مؤلف: علی هزاره سلطانی^۱

چکیده

از کتاب حدیقه الشیعه روایتی منسوب به امام حسن عسکری (ع) نقل شده است که حضرت فلاسفه را مورد نکوهش قرار داده اند. برخی از علمای مکتب تفکیک این روایت را نشانه رد فلسفه اسلامی دانسته اند. با بررسی های انجام شده باید گفت که چنین استفاده ای صحیح نمی باشد چرا که: اولاً این روایت اشکالات سندی متعددی دارد و ثانیاً به فرض قبول سند از حیث دلالت نیز با توجه به شواهدی چند از جمله: سیاق و قرائن داخلی روایت، وجود روایات مشابه مبنی بر نهی از علم کلام و تصریح امام(ع) به مذموم نبودن کلی آن، سیره علمای اهل فلسفه، روش تربیتی اسلام مبنی بر ترویج و تشویق استفاده از عقل در اثبات عقاید دینی، لزوم عدم تناقض در دین، وجود روایات متعارض و عدم نهی امامان از ترویج فلسفه در میان مسلمانان، نمی توان این روایت را نشانه مخالفت امام(ع) با فلسفه به طور کلی دانست.

کلمات کلیدی: فلسفه اسلامی، روایت، امام حسن عسکری(ع).

سعادت انسان در گرو پیروی از دستورات قرآن، پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) می باشد. در آیات و روایات فراوانی به تفکر و تعقل در آیات الهی سفارش شده است تا آنجا که از عقل به عنوان حجت باطن نام می برند.^۱

از جمله علومی که روش عقلی و برهانی دارد فلسفه اسلامی می باشد که در آن به مسائل کلی هستی همچون وجود، ماهیت و علیت و همچنین درباره معرفت، نفس، خدا و دین پرداخته می شود. منظور فیلسوفان از روش عقلی و برهانی این است که مسائل فلسفی با استدلال‌هایی اثبات می‌شوند که مبتنی بر بدیهیات عقلی‌اند.^۲

بسیاری از فقیهان نامدار شیعه همچون خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلّی، آخوند خراسانی، محمدحسین غروی اصفهانی و امام خمینی اهل فلسفه اسلامی نیز بوده‌اند.^۳ با این حال، در دهه‌های اخیر، گروهی از عالمان شیعه - که با عنوان «مکتب تفکیک» شناخته می‌شوند - با فلسفه‌آموزی و یا استفاده از فلسفه در تفسیر معارف دینی، مخالفت کردند.^۴ ایشان معتقدند که امامان معصوم با فلسفه و فلاسفه مخالفت ورزیده‌اند و یکی از دلایل ایشان روایتی منسوب به امام حسن عسکری (ع) می باشد که در آن حضرت به نکوهش فلسفه و فلاسفه پرداخته‌اند.^۵

برخی از محققان سند این روایت را ضعیف دانسته و بر این باورند که حتی بر فرض قبول سند، ناظر به فلسفه اسلامی نیست و در نتیجه استدلال به این روایت در جهت رد فلسفه اسلامی تام نیست. در این باره مقالات و یادداشت‌هایی چند نوشته شده^۶ اما لازم است به طور دقیق و کامل تر این مطلب مورد بررسی قرار داده شود.

این نوشتار سعی کرده که این روایت را به طور دقیق مورد تحلیل و بررسی قرار دهد تا روشن شود که استناد به آن تا چه حد در جهت رد فلسفه اسلامی صحیح می باشد.

۱. إن لله على الناس حجتيين حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسول و الأنبياء و الأئمة اما الباطنة فالعقول. کلینی، کافی، ص ۲۰.

۲. عبودیت، «آیا فلسفه اسلامی داریم؟»، ۱۳۸۲ش، ص ۲۸.

۳. اعرافی، بررسی فقهی فلسفه‌ورزی و فلسفه‌آموزی، ۱۳۹۱ش، ص ۶۷-۶۰.

۴. همان، ص ۴۷-۴۴.

۵. مرحوم میرزا مهدی، ابواب الهدی، ص ۴۴.

۶. حسین مظفری، مخالفت امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب ایشان با فلسفه از نگاه مکتب تفکیک، معارف عقلی ۱۳۸۵ شماره ۲.

۱. متن حدیث

متن این روایت از کتاب حدیقه الشیعه چنین است:

و دیگر حدیثی است که سید ما سید مرتضی ابن الداعی الحسینی الرازی رحمه الله روایت می کند به سند معتبر از شیخ مفید رضی الله عنه و او روایت می کند از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید و او از پدرش محمد بن الحسن و او از سعد بن عبد الله و او از محمد بن عبد الجبار و او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت مخاطب ساخت ابو هاشم جعفری را و فرمود: «یا ابا هاشم، سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکه مستبشره و قلوبهم مظلمه منکدره، السنه فیهم البدعه و البدعه فیهم سنه، المؤمن بینهم محقر و الفاسق بینهم مؤقر، امراؤهم جاهلون جائرون و علمائهم فی ابواب الظلمه سائرون، اغنیائهم یسرقون زاد الفقراء و اصاغرهم یتقدمون علی الکبراء و کل جاهل عندهم خبیر و کل محیل عندهم فقیر لا یتیمزون بین المخلص و المرتاب و لا یعرفون الضأن من الذئب، علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الارض لأنهم یمیلون الی الفلسفه و التصوف و ایم الله! انهم من اهل العدول و التحرف یبالغون فی حب مخالفینا و یضلون شیعتنا و موالینا فان نالوا منصبا لم یشبعوا عن الرشاء و ان خذلوا عبدوا الله علی الریاء؛ الا انهم قطع طریق المؤمنین و الدعاء الی نحلۃ الملحدين؛ فمن ادركهم فلیحذرهم و لیصن دینه و ایمانه ثم قال: یا ابا هاشم! هذا ما حدثنی ابی عن آبائه عن جعفر بن محمد علیهما السلام و هو من اسرارنا فاکتمه الا عن اهله»؛ یعنی ای ابا هاشم، زود باشد که زمانی بیاید به مردمان که رویهای ایشان خندان و شکفته باشد و دلهای ایشان سیاه و تیره باشد، سنت در میان ایشان بدعت باشد و بدعت در میان ایشان سنت باشد، مؤمن در میان ایشان خوار و بی مقدار باشد و فاسق در میان ایشان عزیز و صاحب اعتبار باشد، امیران ایشان نادان و ستمکار باشند و علمای ایشان بر درهای ظالمان سیر کنندگان باشند، توانگران ایشان بدزدند توشه فقیران و درویشان را و خردان ایشان تقدم نمایند بر بزرگان هر نادانی نزد ایشان مرد آگاهی باشد و هر بدسگال و حیلت گری نزد ایشان درویش باشد، تمیز نکنند اهل آن زمان، میان مرد پاک اعتقاد پاک دین و میان شکاک فاسد بد اعتقاد و نشناسند میش را از گرگان خونخوار، یعنی درویش را از سباع ضاره مردم آزار، علمای ایشان بدترین خلق خدا

باشند بر روی زمین؛ زیرا که ایشان میل کنند به فلسفه و تصوف و به خدا قسم که ایشان از اهل برگشتن از حق و میل کردن به باطل باشند و مبالغه نمایند در دوستی مخالفان ما و گمراه کنند شیعیان و دوستان ما را؛ پس اگر منصبی یابند از رشوه ها سیر نشوند و اگر فرو گذاشته شوند، یعنی اگر منصبی به ایشان نرسد به ریا، خدا را عبادت کنند؛ بدان و آگاه باش که ایشان راهزنان مؤمنان باشند و دعوت کنندگان به کیش ملحدان؛ پس هرکس دریابد ایشان را می باید که حذر کند از ایشان و نگاه دارد و صیانت نماید دین و ایمان خود را؛ بعد از آن، امام علیه السلام فرمود که ای ابا هاشم! این آن چیزی است که حدیث کرده از برای من، پدر من و پدر من از آبایش از جعفر بن محمد علیهما السلام و این از سرهای ماست پس پنهان دار آن را مگر از اهلش. و اخبار درین باب بسیار است.^۱

۲. بررسی سندی حدیث

اولین کتابی که این روایت را نقل می کند حدیقه الشیعه منسوب به مقدس اردبیلی است و در بحارالانوار و مصادر آن و کتب چهارگانه پیدا نشد. انتساب کتاب حدیقه الشیعه به مقدس اردبیلی نیز محل مناقشه است. عده ای این کتاب را به مقدس اردبیلی و بعضی هم آن را به اشخاص دیگر نسبت داده اند. همچنین عده ای اعتقاد دارند بعدا بخش هایی به این کتاب اضافه شده است.^۲

با بررسی های انجام شده این نتیجه به دست آمده که انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی صحیح نمی باشد.^۳ در این رابطه کتابی به نام تطهیر الشریعه عن حدیقه الشیعه به قلم شیخ محمد حسن وکیلی (مدرس دروس خارج حوزه علمیه مشهد مقدس) در ۵۲۰ صفحه توسط موسسه مطالعات راهبردی علوم و معارف اسلام انتشار یافته که در آن به اثبات جعلی بودن کتاب حدیقه الشیعه پرداخته شده است.

^۱ . مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعه، ج ۲، ص ۷۸۵ - ۷۸۶، قم، انتشارات انصاریان، چاپ سوم، ۱۳۸۳ ش؛

^۲ . آقا بزرگ طهرانی، الذریعه، ج ۶، ص ۳۸۵.

^۳ . محمد عیسی جعفری، فصلنامه تخصصی معارف عقلی، شماره ۱۲، ص ۴۶ - ۷، قم، انتشارات موسسه امام خمینی (ره)، زمستان ۱۳۸۷؛

با این حال بر فرض که بپذیریم این کتاب نوشته مرحوم مقدس اردبیلی است، آنچه باید مد نظر قرار داد این است که سند این روایت ضعیف می باشد، روایتی که در کتب اصلی روایی نیامده و بین مقدس اردبیلی و اهل البیت قرن ها فاصله است چطور امکان دارد چنین روایت مهمی می بوده و محدثین خبیر و قوی ای همانند کلینی و شیخ طوسی و شیخ مفید آن را ندیده و نقل نکرده اند. محقق خبیر می داند که چنین نقلی را نمی توان مبنای مسائل اعتقادی قرار داد.

۳. بررسی دلالتی حدیث

در بحث دلالتی حدیث می توان گفت که روایاتی که به صورت مستقیم به فلسفه اشاره دارد، بیشتر ناظر به روش اهل فلسفه ای است که در آن زمان وجود داشته است. در این روایات گرچه به صورت مستقیم به ذم فلسفه پرداخته شده ولی غالباً به صورت مطلق منظور نیست. روایت مذکور نیز از این قاعده مستثنی نبوده و چندین شاهد بر این مدعا وجود دارد.

شاهد اول: سیاق و قرائن داخلی روایت

در متن حدیث بعد از عبارت «علمای ایشان بدترین خلق خدا بر روی زمین اند؛ زیرا که ایشان به فلسفه و تصوف گرایش دارند»؛ به توصیف این افراد می پردازد. «اگر به منصب و مقامی برسند از رشوه سیر نمی شوند، و اگر در میان مردم خوار گردند ریاکارانه خدا را عبادت می کنند.» این اوصاف بنابر قواعد اصول فقه^۱، مشعر به علیت است و نشان می دهد علت اینکه امام در انتها فرموده از آنان بر حذر باشید و بپرهیزید، این اوصاف آنهاست و همه این اوصاف باید در کنار هم باشد. مایل به فلسفه و تصوفی هستند و این خصوصیات را دارند که در ادامه حدیث ذکر

۱. کفایة الاصول، آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، ص ۲۰۶.

شده است. بنابراین علت این حکم، صرفاً تمایل آنان به فلسفه و تصوف نیست بلکه تمام این اوصاف با هم هست. بنابراین با توجه به سیاق و قرائن داخلی متن، نمی توان این روایت را نشانه ذم فلسفه یا فیلسوفان به طور کلی دانست.

شاهد دوم: روایات نهی از علم کلام

در کتاب شریف کافی از قول یونس بن یعقوب آمده است که روزی مردی شامی بر امام صادق(ع) وارد شد و خود را فردی دانشمند و دانای به علوم مختلف، و علاقه مند به مناظره با اصحاب امام صادق(ع) معرفی کرد. حضرت پس از سخنی کوتاه، و نشان دادن ضعف علمی آن شخص، رو به یونس بن یعقوب کرد و فرمود:

یا یونس، لو کنت تحسن الکلام کلمته؛

ای یونس، اگر کلام را خوب میدانستی، با او گفت و گو می کردی.

یونس می گوید با حسرت و اندوه به حضرت عرض کردم:

جعلت فداک، ائی سمعت تنهی عن الکلام و تقول: ویل لاصحاب الکلام، یقولون: هذا ینقاد و هذا لاینقاد، و هذا ینساق و هذا لاینساق، و هذا نعقله و هذا لانعقله؛

فدایت شوم، شنیدم که شما از کلام نهی می کنید و می فرمایید: وای بر اصحاب کلام، می گویند: این پذیرفتنی است و آن پذیرفتنی نیست، این جایز است و آن جایز نیست، این معقول است و آن معقول نیست.

امام(ع) در پاسخ او می فرماید:

أما قلت: فویل لهم ان ترکوا ما أقول و ذهبوا الی ما یریدون؛

توبیخ من نسبت به ایشان تنها در صورتی است که آنچه را من می گویم رها کنند و در پی خواسته های خود بروند. سپس حضرت به او دستور می دهد که برود و چند نفر از متکلمان را نزد حضرت بیاورد. او می رود و حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و قیس بن ماصر را نزد حضرت می آورد و در همان هنگام هشام بن الحکم

نیز که نوجوانی بوده بر این جمع وارد می‌شود، و امام(ع) به گرمی از او استقبال می‌کند. در این هنگام افراد حاضر به نوبت با آن مرد شامی مناظره می‌کنند تا نوبت به هشام می‌رسد و او به سختی مرد شامی را محکوم می‌سازد و حقانیت مذهب تشیع را اثبات می‌کند. در پایان این گفت‌وگو و پس از آنکه آن مرد شامی ایمان می‌آورد و به امامت امام صادق(ع) اعتراف می‌کند، حضرت به افراد حاضر رو کرده و کارشان را یکی یکی ارزیابی می‌کند و به هر کدام امتیازی می‌دهد و هشام را بیش از دیگران تعریف و تمجید کرده، می‌فرماید:

یا هشام، لا تکاد تقع تلوی رجلیک، اذا هممت بالأرض طرت، مثلک فلیکلم الناس، فأتق الزلّة، و الشفاعة من ورائها ان شاء الله؛^۱

ای هشام، تو با هر دو پا زمین نمی‌خوری، تا می‌خواهی به زمین برسی پرواز می‌کنی، مانند تویی باید با مردم سخن بگویدی. خود را از لغزش نگاه دار. شفاعت ما به دنبالش است، انشاءالله.

با دقت در این حدیث شریف و حدیث گذشته به خوبی می‌توان دریافت که فلاسفه و متکلمانی مورد نکوهش قرار گرفته اند که خود را از علوم اهل بیت(ع) بی‌نیاز پنداشته و به دنبال حرف خود می‌روند. بنابراین هرگز نمی‌توان چنین روایاتی را به معنای رد علوم شریفی همچون فلسفه و کلام دانست.^۲ همان طور که در روایاتی از ائمه(ع) پرداختن به علوم نجوم نیز مورد نکوهش قرار گرفته در حالی که منظور علم نجوم به طور کلی نیست. در اینجا شایسته است سؤالی را که در این باره از مرحوم علامه طباطبایی پرسیده شده است، به همراه پاسخ مختصر و مفید ایشان، بیاوریم:

شخصی از ایشان می‌پرسد: روایاتی که در خصوص ذم اهل فلسفه بالخصوص در دوره آخرالزمان وارد شده است - که در کتب حدیث از قبیل بحارالانوار و حدیقه الشیعه مسطور میباشد - متوجه چه کسانی می‌شود و منظور از این احادیث چیست؟ ایشان در پاسخ می‌نویسد: دو سه روایتی که در بعضی از کتب در ذم اهل فلسفه در آخرالزمان نقل شده، بر تقدیر صحت، متضمن ذم اهل فلسفه است نه خود فلسفه؛ چنان که روایاتی نیز در ذم

^۱. کلینی، کافی، ص ۱۷۱

^۲. حسین مظفری، مخالفت امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب ایشان با فلسفه از نگاه مکتب تفکیک، معارف عقلی ۱۳۸۵ شماره ۲.

فقه‌های آخرالزمان وارد شده و متضمن ذم فقهاست نه فقه اسلامی، و همچنین روایاتی در ذم اهل اسلام و اهل قرآن در آخرالزمان وارد شده (لایقی من الاسلام الا اسمه و من القرآن الا رسمه) و متوجه ذم خود اسلام و خود قرآن نیست، و اگر این روایت‌ها که خبر واحد ظنی می‌باشند در خود فلسفه بود و مسائل فلسفی مضموناً همان مسائلی است که در کتاب و سنت وارد شده، این قدح عیناً در کتاب و سنت بود که این مسائل را با استدلال آزاد بدون تعبید و تسلیم مشتمل شده است، اصولاً چگونه متصور است که یک خبر ظنی در برابر برهان قطعی یقینی قد علم کرده و ابطالش کند؟^۱

شاهد سوم: سیره علمای اهل فلسفه

در طول تاریخ علمایی داشته ایم که اهل فلسفه بوده اند اما صفاتی که در روایت به آنان اشاره شده در آنها وجود نداشته است. با مراجعه به تاریخ فلسفه اسلامی و مسلمانان به خوبی میتوان به این مطلب پی برد. از بزرگانی چون ابن سینا و ملاصدرا و خواجه نصیر گرفته تا علامه طباطبایی و امام خمینی در دوران معاصر همگی فیلسوف بوده اند ولی چنین نبوده اند و به دشمنی با اهل بیت نپرداخته اند.

شاهد چهارم: روش تربیتی اسلام

اسلام به پیروانش اجازه داده که در مورد مسائل اصول دین به تفکر بپردازند و آنان را در این امر نیز تشویق کرده است. بحثهایی در مورد اثبات اصول عقائد در متون حدیثی شیعه وجود دارد که به معنای دقیق کلمه، روش فلسفی و عقلی دارد. مباحث برخی از آیات قران کریم و نیز احادیث اهل بیت(ع) به روش عقلی بیان شده است. افزون بر

^۱. طباطبایی، بررسی‌های اسلامی، ج ۲، ص ۱۷۵-۱۷۶

این می‌توان به روایاتی اشاره کرد که ائمه اطهار علیهم السلام با مخالفان به مناظره و احتجاج عقلی پرداخته و با استدلال عقلی به اثبات معارف دینی اقدام کرده‌اند. روایت مشهور گفت‌وگوی امام صادق علیه السلام با زندیق و احتجاج‌های امام رضا علیه السلام با مخالفان از جمله این مواردند.^۱

به عنوان مثال از امام رضا (ع) در پاسخ به یکی از مادیون که از ایشان دلیلی را بر اثبات وجود خداوند درخواست نمود، این چنین نقل شده:

قال الرجل: فما الدليل عليه؟ قال أبو الحسن: اني لما نظرت جسدي فلم يمكني زيادة ولا نقصان في العرض والطول ودفعت المكاره عنه وجر المنفعة إليه علمت ان لهذا البنيان بانيا فافقررت به مع ما اري من دوران الفلك بقدرته وانشاء السحاب وتصريف الرياح ومجرى الشمس والقمر والنجوم وغير ذلك من الايات العجيبات المتقنات علمت ان لهذا مقدرًا ومنشأ.^۲

مرد پرسید: چه دلیلی بر وجود خدا هست؟ حضرت فرمودند: وقتی به جسمم می‌نگرم و می‌بینم نمی‌توانم در طول و عرض چیزی از آن کم کنم یا بر آن بیفزایم و سختی‌ها را از آن دفع کنم و چیزی به سود آن انجام دهم، می‌فهمم که این ساختمان بناکننده‌ای دارد و به او معتقد می‌شوم، مضافاً به اینکه دوران فلک را به امر و قدرتش و ایجاد شدن ابرها و گردش بادها و حرکت ماه و خورشید و ستارگان و سایر آیات عجیب و متقن الهی را می‌بینم، و لذا می‌فهمم که اینها همه تقدیرکننده و ایجادکننده‌ای دارد. در اینجا در ابتدا حضرت توجه می‌دهند که موجود محتاج نمی‌تواند مبدا ازلی برای موجود دیگر باشد و سپس به برهان نظم اشاره می‌فرمایند.

و در جایی دیگر آن حضرت در پاسخ به شخصی که دلیل بر حدوث عالم طلب نمود می‌فرماید: انت لم تکن ثم کنت و قد علمت انک لم تكون نفسک و لا کونک من هو مثلک.^۳ تو نبودی سپس بوجود آمدی و تو خود می‌دانی

^۱. معنا و منزلت عقل در کلام امامیه. ص ۱۹۱. محمد جعفر رضایی. موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.

^۲. عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۲۰-۱۲۱

^۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۲۲، ح ۳۲

که نه تو خود، خویش را ایجاد کردی و نه کسی مانند تو تو را بوجود آورده است. حضرت در این کلام مختصر، عرضی بودن وجود آدمی را دلیل بر حدوث وی گرفته اند چه اگر وجود عین ذات بود لازمه وجوب ذاتی وجود، قدمت ذاتی و زمانی آن است. وجوب ذاتی با حدوث ذاتی سازگار نیست و این معنا را با جمله انک لم تکن نفسک بیان فرمود و با توجه به اینکه حضرت در جای دیگر فرمودند: کل قائم فی سواه معلول^۱. بنابراین بعد از اثبات حدوث و عرضی بودن وجود انسان لاجرم معلولیت او نیز ثابت می شود از این رو آن حضرت بعد از نفی وجود ذاتی انسان بلافاصله علت خارجی را جستجو نموده و از آنجا که انتها و اتکای عرضی به عرضی، مستلزم دور و تسلسل است تکیه گاه ممکنات و حادثات نمی تواند ممکن و حادثی دیگر از جنس خودشان باشد و لا کونک من هو مثلک و بدینسان حضرت با بهره گیری از شیوه قسر و تقسیم، یک قسم را فرا روی مخاطب قرار می دهند و آن منتهی شدن سلسله علل و معالیل امکانی به واجب الوجود بالذات است. و در جای دیگر به قدم زمانی او تصریح نموده و در جواب شخصی که سؤال از ابتدای زمانی واجب الوجود می کند می فرماید: اخبرنی متی لم یکن فاخبرک متی کان. چرا که دانسته شد حدوث لازمه موجودات امکانی است و دقیقاً به همین جهت است که آن حضرت شدیداً کسی را که در مورد خدا سؤال می کند کیف هو؟ و این هو؟ تخطئه کرده و می فرماید: ویلک ان الذی ذهبت الیه غلط هو و این الاین و کان ولا این و کیف الیف و کان ولا کیف فلا یعرف بکیفوفیته و لا باینونیتته و لا یدرک بحاسه و لا یقاس بشیء. چرا که کیف و این هر دو از مقولات عرضی و از تقسیماتی است که بر ماهیات امکانی وارد می شود و حق تعالی فوق مقولات و جاعل آنان است^۲.

^۱. همان، ج ۱، ص ۱۳۶، ح ۵۱

^۲. فلسفه الهی از منظر امام رضا، ص ۴۴

شاهد پنجم: لزوم عدم تناقض در دین

بحثهای اصول عقائد به صورت نقلی قابل اثبات نیست. مثلاً نمی توان خداوند و صفات او را به وسیله آیات قرآن کریم یا روایات اثبات کرد چون مستلزم دور و تناقض است، لذا باید ابتدا به صورت عقلی اصول عقائد را اثبات کرد و سپس بر اساس آن به اثبات مابقی عقائد و مسائل دین پرداخت.

شاهد ششم: وجود روایات متعارض

اگر منظور از فلسفه در حدیث مورد بحث، مطلق علوم عقلی باشد با آیات و روایات بیشماری که صریحاً به کاربردن عقل و اندیشه ورزی را تشویق می کنند در تعارض خواهد بود. نمونه ای از این احادیث در شاهد چهارم بیان شد. و در هنگام تعارض ادله طبق قاعده در علم اصول به مرجحات سندی و دلالی رجوع می کنیم که در این صورت دلایل جواز علوم عقلی محکم تر و قوی تر می باشد.

شاهد هفتم: عدم نهی امامان از ترویج فلسفه در میان مسلمانان

از اینکه روایات معتبری در نفی فلسفه از امامان(ع) نرسیده است می توانیم استفاده کنیم که این بزرگواران با آن مخالف نبوده اند؛ زیرا امامان(ع) در قبال مسائلی که می توانست برای اسلام خطر آفرین باشد بسیار حساس بودند، و آن را به شیعیان خود تذکر می دادند. آیا ممکن است ورود فلسفه به فرهنگ اسلامی، و ترویج آن در میان مسلمانان، خطر و مصیبتی بزرگ برای اسلام - و حتی مصیبتی بزرگ تر از سقیفه باشد ولی امامان(ع) در مقابل آن کوچک ترین موضع گیری ای نکرده باشند، و یک حدیث معتبر نیز که نشانه مخالفت ایشان با فلسفه باشد به ما نرسیده باشد؟

شهید مطهری در این زمینه می نویسد:

همان طوری که می‌دانیم از اواخر قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، مسلمین با علوم جهان آشنا شدند، و انواع علوم را از یونان و هند و ایران ترجمه کردند، و از طرفی می‌دانیم ائمه اطهار از انتقاد و خرده‌گیری به کارهای خلفا کوتاهی نمی‌کردند. کتاب‌های ما پر است از این انتقادات. اگر بنا بود که نظر اسلام در باره علم، نظر منفی و مخالف بود، و علم خراب‌کننده و منهدم‌کننده دین می‌بود، ائمه اطهار(ع) این عمل خلفا را که دستگاه وسیعی از مترجمین و ناقلین به وجود آورده بودند، و انواع کتاب‌های نجومی، منطقی، فلسفی، طبی، حیوان‌شناسی، ادبی، تاریخی ترجمه شد، انتقاد می‌کردند، همان طوری که بعضی کارهای دیگر خلفا را شدیداً مورد انتقاد قرار دادند. اگر بنا به انتقاد می‌بود این عمل بیش از هر عمل دیگر در میان عوام تحت عنوان «حسبنا کتاب الله» زمینه انتقاد داشت؛ ولی هیچ اثری در طول ۱۶۰ سال که بر این قضیه گذشت از انتقاد دیده نمی‌شود.^۱

^۱. مطهری، بیست گفتار، ص ۱۸۳

نتیجه گیری:

با توجه به بررسی های انجام شده نشان داده شد که روایت منسوب به امام حسن عسکری(ع) در نکوهش فلسفه، نمی تواند دلیلی بر رد فلسفه اسلامی باشد بلکه ناظر به روش اهل فلسفه ای است که در آن زمان وجود داشته است.

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- عبودیت، عبدالرسول، «آیا فلسفه اسلامی داریم؟»، معرفت فلسفی، ش ۱، ۱۳۸۲ش.
- ۳- اعرافی، علی‌رضا، بررسی فقهی فلسفه‌ورزی و فلسفه‌آموزی، قم، انتشارات موسسه فرهنگی اشراق و عرفان، ۱۳۹۱ش.
- ۴- محمد عیسی جعفری، فصلنامه تخصصی معارف عقلی، شماره ۱۲، قم، انتشارات موسسه امام خمینی(ره)، زمستان ۱۳۸۷؛
- ۵- اصفهانی، مهدی، ابواب الهدی، مشهد، سید محمدباقر نجفی یزدی، ۱۳۶۳ش.
- ۶- مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعۀ، قم، انتشارات انصاریان، چاپ سوم، ۱۳۸۳ش؛
- ۷- آقابزرگ طهرانی، محمدمحسن، الذریعه الی تصانیف الشیعۀ، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.
- ۸- محمد کاظم الخراسانی، کفایه الأصول، مؤسسه آل‌البتیت علیهم السلام لإحياء التراث - قم، ۱۴۳۱ق.
- ۹- شیخ صدوق، عیون أخبار الرضا، نشر صدوق، ۱۳۷۲ ش.
- ۱۰- آیت الله جوادی آملی، فلسفه الهی از منظر امام رضا(ع)، مرکز نشر اسرا، ۱۳۸۸ ش.
- ۱۱- محمد جعفر رضایی. معنا و منزلت عقل در کلام امامیه. موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.
- ۱۲- طباطبایی، محمد حسین، بررسی های اسلامی، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۸ ش.
- ۱۳- مطهری، مرتضی، بیست گفتار، بی نا.
- ۱۴- کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، دارالکتب اسلامی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۵- حسین مظفری، مخالفت امامان معصوم علیهم السلام و اصحاب ایشان با فلسفه از نگاه مکتب تفکیک، معارف عقلی ۱۳۸۵ شماره ۲.